

روندهای «سیاسی» و «فرهنگی» در فرآیند جهانی شدن حقوق بشر

حسین شریفی طراز کوهی*

دانشیار گروه حقوق دانشگاه امام حسین (ع)

(تاریخ دریافت: ۱۳۸۶/۷/۱۰ - تاریخ تصویب: ۱۳۸۶/۹/۱۵)

چکیده:

سیاست بین‌الملل در چارچوب اعمال صلاحیت و اقتدار دولت‌های برخوردار از حاکمیت و آزادی عمل آنها، حتی در عرصه سازمان ملل متحد، مقتضیات هنجاری و ساختاری خاص خود را داراست؛ تا آنجا که اصل بر عدم مداخله در امور داخلی است و بر امور ذاتی دولت‌ها تاکید می‌شود و حقوق بشر هم تابعی از اراده سیاسی دولت‌ها. اما در پرتو جهانی شدن معیارها و گسترش و تعمیق هنجارهای بنیادین و قواعد بین‌المللی حقوق بشر، سیاست بین‌الملل آنچنان تحت تاثیر قرار می‌گیرد که دولت‌های برخوردار از حاکمیت با اکتفا بر تحولات هنجاری و فارغ از روندهای سیاسی و فرهنگی، باید «برای» همه مردم اعمال صلاحیت نمایند و نه بر آنها؛ لذا از محدودیت‌های هنجاری در اعمال صلاحیت دولت‌ها و هم از دگرگونی‌های ساختاری دیگری متمایز از وضعیت گذشته، متناسب با فرآیند پرشتاب جهانی شدن قواعد حقوق بشر سخن گفته می‌شود.

واژگان کلیدی:

حقوق بشر، مسئولیت، سیاست بین‌الملل، جهانی شدن، حاکمیت، حقوق شهروندی.

مقدمه

در اثر وقوف و آگاهی بر وضعیت پرسابقه سیاسی شدن تحولات اجتماعی و نیز عملکرد دولت‌های به دنبال منافع ملی و قید حیاتی و ضروری به آنها دادن است که ایده تکوین نظم حقوقی بین‌المللی مؤثر و حمایت همه جانبه از حقوق بشر در شئون مختلف آن، ذهنیت جهانیان را به خود مشغول داشته و از اداره دموکراتیک (democratic governance) کشور با امید به تحقق آرمان‌های حقوق بشری در مقابل آموزه کنترل مؤثر (effective control) با تکیه بر حاکمیت و امنیت و منافع حیاتی دولت سخن گفته می‌شود (Gregory H. Fox, 2001, P328). اما تبدیل و تحقق "نظریه" و "ایده" به عمل و جامه عمل پوشاندن به آن، خصوصاً نظریه‌ای که چالشی سنگین بر مبانی و ارکان نظم بین‌المللی کهن دولت‌محور است، نه تنها چندان آسان نمی‌نماید بلکه بسیار مشکل است. ایده حقوق بشر و جهانی تلقی کردن برخی از مصادیق آن و به رسمیت شناختن و بنیادی معرفی کردن آن یک چیز است و اجرای جهانی و واقعی و منصفانه آن چیز دیگر. به تعبیر دیگر، رهیافت حقوق بشر و جهان‌شمول دانستن آن پیچیده بوده (Peter Schwab, 2000, PP. 218-221) و هست؛ خصوصاً از این حیث که تحت‌الشعاع کشمکش‌های سیاسی نیز قرار گرفته، بلکه فراتر از آن، در عمل از اقبال جهانی به عمل آمده نسبت به این روند مطلوب، چه بسا سوءاستفاده شده و از آن به عنوان پوششی برای انجام تخلفات بهره‌برداری می‌شود. امری که به پیچیدگی و دشواری‌های معطوف به اختلاف نظر در ماهیت تعهدات و حقوق ناظر بر حقوق بشر می‌افزاید. در این راستا ارزیابی علمی و اخذ راهبرد از نظریه و عمل متفاوت و بلکه متعارض چگونه باید باشد؟ در برابر تخلفات و نیز سوءاستفاده‌های غیرقابل انکار چه واکنشی می‌توان نشان داد؟ با صحنه‌های غیرقابل تحمل و انزجارآور ناشی از تخلف از حقوق اولیه و بنیادی بشری در قالب تبعیض نژادی، نسل‌کشی، پاکسازی نژادی، محاکمات بدون رعایت حداقل استانداردهای قضایی، شکنجه و... چه باید کرد؟ از سوی دیگر، آیا اهمیت و جایگاه دستاوردهایی عمده را که در سطح جهانی پدیدار گشته و نظراً و عملاً به اجماع رسیده، می‌توان نادیده گرفت؟ آیا اصول و قواعدی که در سطح جهانی روی آنها توافق و اجماع وجود دارد و افکار عمومی را چنان متأثر ساخته که خودجوش در برابر تخلفات از خود واکنش نشان می‌دهند، نباید دستمایه اهداف عالی دیگری قرارداد که سمت و سوی فرآیند جهانی شدن حقوق بشر غایت آنهاست؟ آیا می‌توان از این اصول و قواعد بنیادین به عنوان ابزاری، علیه آنهایی بهره‌برد که از حقوق بشر به مثابه ابزار سیاسی استفاده می‌کنند؟ یا محک نقدی برای سنجش و حسب لزوم، مواجهه کسانی استفاده شود که مستمراً از موازین مزبور عدول کرده و تحولات جهانی و نتایج حاصله در این زمینه در نظام بین‌الملل دولت محور به سوی روابط مبتنی بر "حقوق شهروندی" را باور ندارند؟ و

النهاییه این پرسش همواره مطرح بوده که آیا منافع امنیتی و اقتصادی دولت و اصحاب قدرت بر حقوق بشر ترجیح داده نمی‌شوند؟ (Peter R. Baehr, 2001, P83). پاسخ به این پرسش‌ها را در چارچوب ارجاع رهیافت جهان شمولی حقوق بشر و در پرتو تدقیق و کنکاش حول دو مولفه «زمینه‌های سیاسی» و «خاستگاه فرهنگی» حقوق بشر و جایگاه این دو مقوله در فرآیند جهانی شدن حقوق بشر و نیز جهت‌گیری‌های ناشی از آن پی می‌گیریم.

زمینه‌های سیاسی ایده حقوق بشر

فارغ از این پرسش بسیار اساسی که آیا حقوق بشر بنابر تعریف، بر همگان و بلاقید و شرط قابل اعمال است یا اینکه باید در چارچوب فرهنگ رفتاری هر جامعه درک و فهم شود (نسبی‌گرایی)، مجموعه حداقل‌های به رسمیت شناخته شده جهانی حول محور «انسانیت»، فراتر از عواملی چون «فرهنگ»، «دین» و «قوم»، موسوم به حقوق بشر تحت تأثیر شکاف‌های بسیار واقعی‌تر در نظام بین‌الملل قرار دارد؛ شکاف‌هایی که در سازمان ملل متحد نیز ظهور و بروز داشته و دارد. در جهان دوقطبی ایدئولوژیک دوران جنگ سرد، دنیای غرب از یک طرف فاصله جهان شرق از معیارهای جهانی معطوف به حقوق بشر را زیاد دانسته و وضعیت حاکم بر آن ممالک را مورد انتقاد قرار داده، اما در عین حال از رژیم‌های خودکامه، خشن و بالمآل حکومت‌های اقتدارگرا، صرفاً به علت قرارگرفتن در جبهه ضد کمونیسم، حمایت مطلق به عمل می‌آورد. به تعبیر دیگر معمولاً مقابله‌های یک‌جانبه‌ای که از سوی برخی دولت‌ها اعمال می‌شده، به دلایل سیاسی بوده و نه به دلیل نگرانی واقعی از وضعیت حقوق بشر؛ در حالی که ناکارآمدی پدیدار شده از منظر حقوق بشر، که در چشم دشمنان می‌توانست بهانه‌ای برای نفی برخورداری از برخی حقوق و امتیازات از سوی دولت متخلف باشد، از سوی دوستان سیاسی مورد حمایت قرار می‌گرفت (Christian Tomuschat, 2004, P.229). از این رهگذر در درازمدت آنچه بر جامعه جهانی سایه افکنده، چه بسا با ابتنای بر داده‌های تاریخی، و رای مباحث مربوط به نسبت فرهنگی و یا ارزش‌های بومی، استفاده ابزاری از موضوع حقوق بشر در رقابت‌های سیاسی بوده است (Kelly Kate S. Pease, 2000, PP.206-207).

باید بر این نکته صحنه گذاشته شود که انگاره حقوق بشر بنیادین و آزادی‌های سیاسی، باید تحت هر شرایطی محترم شمرده شود و عدم رعایت و یا نقض آن تحت هیچ شرایطی قابل پذیرش نیست، واقعیت مبتنی بر قدرت در پرتو واقع‌گرایی سیاسی حکایت از آن دارد که قواعد و معیارهای حقوق بشر در عرصه روابط قدرت و مردم و اعمال نفوذ و بلکه سلطه گروه‌های سیاسی حاکم در معرض تحدید و مضیقه قرار می‌گیرد؛ تا آنجا که در بسیاری از جوامع، در چارچوب روابط فرد، اجتماع و دولت که در یک فرآیند تاریخی شکل گرفته و

قوام می‌پذیرد، حقوق بشر در قوانین جاریه و اعمال آن در عرصه اجرا، ترجمانی از اراده و تلاش سیاسی گروه‌های حاکم و ذی‌نفوذ بوده که یا برای حفظ موقعیت خود یا تضعیف رقیب، از معیارهای مزبور گذشته و یا آن را ابزار سیاسی نقد و ارزیابی و تعدیل برتری سایر دیدگاه‌ها قرار داده و می‌دهند. (Neil Stammers, 1993, P.74; Issa Shivji, 1999, P.253). امری که ناظر بر سلیقه و اعمال قدرت است و در چارچوب روابط دولت‌ها با آحاد اجتماع نظم و نسق یافته و عملاً در عرصه سیاست بین‌الملل، از یک سو موجبات ایجاد بی‌اعتمادی به این روند و بروز انگیزه منفی را فراهم می‌آورد و سیاستی غیرقابل قبول و حساسیت‌زا را از دیگر سو بر ساختارهای موجود تحمیل کرده و به واقع آنها را از جهت‌گیری‌های بایسته معطوف به حمایت از قواعد حقوق بشر دور ساخته، بلکه از حیث انتفاع خارج می‌کند. در حاشیه و یا ابزار سیاسی قرار گرفتن اعلامیه جهانی حقوق بشر در جنگ ایدئولوژیک غرب و شرق، یا ارائه تفسیر فراح از تعهدات میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی جهت گشاده‌دستی دولت‌های عضو، و نقش و کارکرد مورد انتقاد کمیسیون حقوق بشر که آخر الامر منجر به ایجاد شورای حقوق بشر گردید، در این راستا قابل بررسی است. (Tomuschat, P.113; Lawrence C. Moss, 2006, PP.4-5).

می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که روند آرام و بطئی شکل‌گیری و اجرای تعهدات حقوقی و رسمی ناظر بر حقوق بشر در سطح جهانی، تحت تأثیر اختلافات و ابهامات ناشی از تعریف و اعمال حقوق بشر در دنیای سیاسی دولت‌های برخوردار از حاکمیت شده است. اما در این دنیای سیاسی شده آیا نمی‌توان بر این باور بود که برخی از هنجارهای عینی اخلاقی برای گذشتگان، حال و آیندگان به یکسان معتبر باشد، چرا که هر انسانی، به صرف انسان بودن دارای حرمت است و بر این اساس برخی امور نباید نسبت به هیچ انسانی انجام گیرد و برخی دیگر باید نسبت به هر انسانی اعمال شود؟ (Michael J. Perry, 1997, PP.461-63).

پرواضح است که به رغم روند پویا و پرشتاب در عرصه جهانی شدن حقوق و هنجارها و تعدیل در حاکمیت دولت‌ها، مشکلات اجرایی همچنان پابرجاست. دولت‌ها می‌توانند حقوق مزبور را نادیده گیرند و نادیده می‌گیرند تا بدان حد که در چارچوب نظریه واقع‌گرایی، همواره فرد انسان قربانی سیاست و دیپلماسی بوده است. (W. Friedman, 1984, P.40). روندی که از شائبه اعمال نفوذ دولت‌های قدرتمند در نظام بین‌الملل میرا نیست. به تعبیر دیگر، مقوله حمایت بین‌المللی از حقوق بشر و حتی کیفری تلقی کردن برخی تخلفات شدید از قواعد حقوق بشر و حتی غیرقابل مصونیت دانستن سران دولت‌ها در خصوص ارتکاب این اعمال و حتی اعمال صلاحیت جهانی در تعقیب و محاکمه عاملین جنایات بین‌المللی و تحقق این اصل که هیچ مجرمی نباید بدون مجازات باقی بماند (که خود پیامد جهانی شدن حقوق بشر تلقی می‌شود). همیشه به لحاظ نظری و عملی، از استقبال همگانی و بالاسویه برخوردار نبوده، بلکه در پرتو

برخی تجارب ناشی از عملکرد ذوات بین‌المللی، موضوع حمایت بین‌المللی در چارچوب سیاست قدرت و رقابت دولت‌ها برای کسب منافع و پرستیژ مورد ارزیابی و بالمآل تردید قرار می‌گیرد. تردیدی که نظر به حساسیت قابل درک دولت‌ها نسبت به حاکمیت و صلاحیت‌های داخلی، آن هم در عرصه تقابل بین‌الدولی، به نوعی مقاومت تبدیل شده‌است؛ چرا که در عرصه روابط بین‌الدولی تأکید بر اعمال و اجرای قواعد بین‌المللی حقوق بشر را دستاویز و ابزار سیاسی اعمال قدرت دولت‌های قدرتمند می‌دانند که اگر در گذشته از نیروی نظامی علناً و مستقیماً علیه دولت‌های تحت سلطه و ضعیف استفاده می‌کردند، اما هم‌اکنون که نمی‌توانند با شیوه‌های جدید و با بهره‌برداری از دستاوردهای فکری، علمی و فرهنگی و نیز با سوءاستفاده از احساسات و وجدان عمومی، اهداف سوء گذشته خود را دنبال کنند.

در این دیدگاه، دولت‌های سلطه‌گر حاکم بر نظام بین‌الملل با استفاده از فرصت‌های به دست آمده و نیز ارکان و نهادهای بین‌المللی و تبلیغاتی، اعمال قدرت می‌نمایند؛ یعنی دستاویز سیاسی دولت‌های بزرگ جهت سلطه‌گری، که هدف آنها و بالمآل نظام بین‌الملل، جلوگیری از تخلفات و نقض حقوق بشر و ارتقای آرمان‌های حقوق بشری جامعه جهانی نیست. (S. Pease, 2000, PP. 214-215; Tom Campbell, 2001.) در عین حال، در دوران جنگ سرد طرفداری از حقوق بشر و بهبود وضعیت آن از سوی دولت‌های پیشرفته صنعتی در پرتو نظریه جهان شمولی حقوق بشر ابزاری علیه رقیب قدرتمند، یعنی دولت شوروی بود (David Forsythe, 2006, P. 155). با تأمل در سیاق کلام جیمی کارتر، رئیس جمهور اسبق آمریکا دال بر این که «مردم سراسر جهان به خاطر افزایش سواد، ارتباطات بهتر و حس نزدیکی بیشتر به همدیگر، خواهان حقوق اساسی خود هستند» (زیگنیو برژینسکی، ۱۳۶۹، ص ۱۶۵). و «پیامی که تمامی نمایندگان ما در خارج، از وزارت خارجه، بازرگانی، کشاورزی و دفای می‌رسانند این است که حقوق بشر در ماهیت روابط ما با کشورهای دیگر وزنه‌ای سنگین به حساب می‌آید، ما ضمن توزیع منابع قلیل برنامه‌های کمک خارجی خود نشان خواهیم داد که عمیق‌ترین مناسبات دوستانه را با مللی خواهیم داشت که متعهد به پیمودن جامعه در راه توسعه و ترقی دموکراتیک شده باشد. نسبت به رژیم‌هایی که به نقض کلی حقوق بشر پافشاری می‌کنند، در ابراز خشم و نارضایتی خود تردید نخواهیم کرد و نیز تظاهر نمی‌کنیم که روابطمان صمیمی است» (باری روبین، ۱۳۶۳، ص ۷۹۸). این‌گونه به نظر می‌رسد که مقوله حقوق بشر، عامل تعیین‌کننده‌ای در روابط آمریکا با سایر دولت‌ها تلقی می‌شده است؛ امری که منطقیماً در همه زمینه‌های کشاورزی، اقتصادی و... باید ظهور و بروز داشته باشد. اما برژینسکی، به عنوان یک استراتژیست واقع‌گرا در دولت آمریکا، در این خصوص به مسائلی اشاره می‌کند که اگرچه تأیید این سیاست می‌نماید، اما مؤید گزینه سیاسی بودن آن نیز تلقی می‌شود: «امروز هیچ کشوری نیست که

نداند عملکردش در زمینه حقوق بشر، روابطش را با ما تحت تأثیر قرار می‌دهد. من تأکید می‌کنم که این جملات را آگاهانه می‌گوییم. رفتار و عملکرد دولت‌ها در زمینه حقوق بشر بر روابط ما با آنها تأثیر می‌گذارد ولی نقشی تعیین‌کننده ندارد. ما باید متوجه این حقیقت باشیم که ملاحظات دیگری در روابط ما با دولت‌های دیگر تأثیر دارند. ملاحظاتی چون منافع منطقه‌ای، منافع خاص دوجانبه و مسائل امنیتی. گاه به خاطر این ملاحظات باید با دولت‌هایی روابط نزدیک و مبتنی بر همکاری برقرار سازیم؛ هر چند که این دولت‌ها در زمینه حقوق بشر توجهی به خواسته‌های ما نداشته باشند» (برژینسکی، ص ۱۹۹). برژینسکی در این راستا که بواقع یکی از دلایل عمده استفاده از ابزار حقوق بشر، استفاده ابزاری از آن در جهت مقابله با گسترش جنگ ایدئولوژیک با دشمن شماره یک آمریکا بوده، بر این گمان است که آمریکا، آن طور که باید و شاید با شوروی برخورد ننموده و در حقیقت تا حدودی بی‌تفاوت از مسئله حقوق بشر گذشته بود. وی معتقد است که آمریکا بایستی با استفاده از حقوق بشر به جنگ نظام دیکتاتوری و اختناق‌آمیز شوروی می‌رفت (زیباکلام، ۱۳۷۲، ص ۱۵۱). دیوید اوئن نیز در این خصوص بر این گمان است که قضیه حقوق بشر تنها یک رشته از بافت روابط پیچیده شرق و غرب بوده است (روبین، ص ۷۶۱).

در این راستا، برخی اندیشمندان موضوع جهانی شدن حمایت بین‌المللی از حقوق بشر را از بُعد دیگری نیز مورد بررسی و تحلیل قرار داده و آن را فراتر از روابط قدرت‌های بزرگ در مبارزه قدرت با یکدیگر ارزیابی کرده و آن را در گذشته تاریخ استعماری کشورهای جهان سوم جست و جو کرده‌اند. در این تحلیل، حقوق بشر جزئی از نظام حقوقی حاکم بر جامعه بین‌المللی نابرابری شناسایی می‌شود که در پرتو آن، کشورهای قدرتمند و استعمارگر بر آنها حکومت می‌کردند (وانگ تی‌با، ۱۳۶۶، صص ۹۴-۹۱). لذا وقتی واژه جهانی شدن یا بین‌المللی بودن قواعد، از جمله قواعد حقوق بشر طرح می‌گردد سابقه تلخ و ناخوشایند این جوامع تداعی می‌شود، لذا نوعی ترس و نگرانی در این کشورها بروز می‌کند. چنین احساس می‌شود که غرب می‌خواهد خطی‌مشی‌های خود را تحمیل نماید (سهدسالم فاروقی، ۱۳۷۵، ص ۵۶). در ارتباط با واقعیت تلخ عقب‌ماندگی تاریخی برخی ملت‌ها، از دیدگاه بعضی از اندیشمندان به رغم پذیرش روند جهانی شدن حقوق بشر و ترویج آن وفق منشور ملل متحد، تقاضای مردم جهان برای تضمین حقوق بشر و وابستگی فزاینده اقتصادی بین دولت-ملت‌ها را اجتناب‌ناپذیر تلقی کرده، اما تأکید می‌کنند که حقوق بشر نباید به عامل فشار و ابزار سیاسی علیه دولت‌های دیگر تبدیل شود: «در عصر جهانی شدن مسائل و پدیده‌های اجتماعی از جمله حقوق بشر، در ارتباط با توسعه کمک‌های اقتصادی کشورهای توسعه یافته به کشورهای در حال توسعه، باید توجه داشت که کمک‌های اقتصادی نباید به عامل فشار سیاسی تبدیل شود» (عابد حسین، ۱۳۷۵،

صص ۵۵-۵۴). در این دیدگاه، تجارب حاصله از آنچه در جامعه بین‌المللی جریان داشته و دارد حکایت از این واقعیت دارد که در صحنه رقابت دولت‌های برخوردار از حاکمیت، کنشگران قدرتمند بر سر کسب هرچه بیشتر منافع و از دور خارج کردن حریف، از کلیه توانمندی‌های خود و ضعف‌های رقیب استفاده می‌برند. امری که لازمه قاعده بازی بر مبنای سیاست قدرت است. از سوی دیگر، در پرتو ارتباطات و آگاهی‌های حاصله از آن، دولت‌ها در انجام اقدامات و فعالیت‌های خود عوامل زیادی را مورد توجه قرار داده و سعی می‌کنند در راستای کسب پرستیژ بین‌المللی و حفظ آن، به آنچه مطلوب و خوشایند افکار عمومی جهانی است، بیشتر توجه کرده و خود را عامل به آن جلوه دهند. موجی که چه بسا خود، آن را ایجاد کرده و فضا سازی می‌کنند. در این نگاه، دولت‌های قدرتمند به تلاش جهت تحمیل مجموعه‌ای از ارزش‌ها بر دولت‌های دیگر و عموماً دولت‌هایی که در چارچوب معیارهای حاکم بر سیاست بین‌الملل ضعیف تلقی می‌شوند یا بنا کردن ساختارهای جدید سلطه استعماری، متهم می‌شوند (Tony Evans, 1999, p.134).

بنابراین، دولت‌های در حال توسعه با ابتنای بر روند پرشتاب جهانی شدن حقوق بشر و نیز سابقه سیاسی شدن و ابزارمندی حقوق بشر در تعاملات بین‌المللی و سیاست خارجی کنشگران بین‌المللی، نگران آن هستند که بدون توجه به خاستگاه فرهنگی - بومی دولت‌ها، مورد قضاوت، برخورد سیاسی و مآلاً مداخله قرار گیرند. آنها بر این نظریه تأکید می‌کنند که نظام ملل متحد که در حوزه نفوذ اراده قدرت‌های بزرگ گرفتار آمده (مهرپور، ۱۳۷۴، ص ۱۱۹). نه اراده و نه توانایی آن را دارد که حاکمیت دولت‌های قدرتمند را در اجرای معیارهای حقوق بشر نادیده گیرد، بلکه مداخله سازمان ملل متحد تنها علیه اعضای ضعیف امکان‌پذیر است. از این منظر، یکی از علل عدم موفقیت یا کم‌توفیقی سازمان ملل در تحقق آرمان‌های منشور ملل متحد و اعلامیه جهانی حقوق بشر، سیاسی برخورد کردن با این مسئله و گزینشی عمل کردن در این زمینه است. در این راستا ممکن است اعلامیه‌های دولت‌های اروپایی در خصوص کشورهای جهان سوم، مسبوق به سابقه، تجلی گرایش ارباب گونه (Patronizing) تلقی شود.. (Tomuschat PP.120-121&113). در تحلیل دیگری امروزه جو حاکم بر سازمان ملل و ارگان‌های حقوق بشری آن و بحثهایی که در کمیته‌ها و کمیسیون‌ها صورت می‌گیرد، به گونه‌ای است که خوشبین‌ترین فرد را بدین باور می‌رساند که طرح مسئله حقوق بشر، ابزار مؤثر در دست برخی دولت‌های عضو برای فشار آوردن بر یکدیگر است، (به خصوص فشار بر کشورهایی است که در تعاملات و مناسبات خود در عرصه بین‌المللی دیدگاه‌های متعارض دارند) نه دلسوزی برای بشریت و دلواپسی برای تضييع و عدم رعایت حقوق اساسی انسان‌ها. ارزیابی عنصر حقوق بشر در سیاست خارجی و امنیتی مشترک اتحادیه اروپایی نشان می‌دهد

که واکنش اتحادیه اروپایی به تخلفات شدید از حقوق بشر در رواندا، زئیر، نیجریه، برمه و تیمور شرقی، حداقلی (minimal) و بی‌اثر (ineffectual) بوده است. (King, 1999, P.335).

اگر چه مطابق همه گزارش‌های رسمی موجود، دولت روسیه به صورت گسترده‌ای، قواعد قابل اعمال حقوق بشر دوستانه در چین را نقض می‌کند، اما با هیچ‌گونه مخالفت جدی نسبت به استراتژی‌های نظامی خود مواجه نمی‌شود. از سوی دیگر، انکار بسیاری از حقوق بنیادی نسبت به اشخاصی که در پایگاه ایالات متحده در گوانتانامو (کوبا) بازداشت شده‌اند، سایر دولت‌ها را به منظور حمایت از بازداشت شدگان ترغیب نکرده است (Tomuschat, P.230). در این نگرش، شدیدترین اختلاف در خصوص کشتارهای هدفمندی است که طی سالیان متمادی از سوی اسرائیل دنبال شده و می‌شود؛ یعنی کشتار فلسطینی‌های متهم به ارتکاب اعمال تروریستی که عموماً از طریق حملات هوایی صورت می‌گیرد و از سوی ایالات متحده آمریکا در دسامبر ۲۰۰۲ به عنوان سیاست رسمی پذیرفته و تأیید شده است (همان) حتی دولت آمریکا در قبال فهرست کسانی که تروریست معرفی شده‌اند، در صورتی که دستگیری ممکن نباشد، آنها را مشمول اعدام‌های فراقانونی (extra-legal) تلقی کرده است (New York Times, 2002). در حالی که اصول و مؤلفه‌های حقوق بشر در فرآیند جهانی شدن هنجارهای ارزشی، باید از سیاسی شدن آنها به عنوان تجلی حاکمیت دولت‌ها در سیاست خارجی جلوگیری کند بلکه بر سیاست بین‌المللی و داخلی دولت‌ها تأثیرگذار باشد. همان‌طور که تأکید شده، رژیم بین‌المللی حقوق بشر در غایت خود، رهبری هژمونیک جهان سیاست را بر نمی‌تابد بلکه تحقیقاً متناسب با ساز و کارها و موازین خود، بر اراده و صلاحیت‌های ناشی از حاکمیت دولت‌ها سایه سنگینی افکنده است (Forsythe, P.43).

خاستگاه غربی حقوق بشر

درباره حقوق بشر و ابعاد بین‌المللی گسترش آن، صرفاً از منظر شناسایی کارویژه سیاسی قدرت محور در نظام بین‌المللی سخن گفته نشده، بلکه به لحاظ فلسفی و خاستگاه نظری غربی آن (Forsythe, P.31, Jaek Donnelly, 1982, P433-449) نیز مورد تأمل و تدقیق قرار گرفته و از این حیث نوعی تهدید علیه سنت‌های فکری غیرغربی تلقی شده و بر آن پافشاری می‌شود. یعنی در این تحلیل آنچه از سوی دولت‌های جهان سوم تهدید تلقی می‌شود، مفاهیمی با بار فرهنگی معطوف به ارزش‌های غربی است که در پرتو سیاست قدرت، بر کشورهای غیرغربی تحمیل می‌شود. این دولت‌ها نظر به خاستگاه فرهنگی، مذهبی، اجتماعی خود، ارزش‌های مختلف و بعضاً متضادی با ارزش‌های دولت‌های غربی دارند (Antonio Cassese, 1994, P.14-16, 51-54, 61-63). ارزش‌های غربی را نوعی تهاجم تلقی کرده و از آن

می‌هراسند. بر این اساس، با توجه به رویه‌های جاری بین‌المللی خصوصاً از منظر ضرورت توسعه، دولت‌های توسعه یافته نباید حقوق بشر را، با خاستگاه فرهنگی غربی آن، به عنوان عامل سیاسی برای فشار به دولت‌های دیگر مورد سوءاستفاده قرار دهند (سالم فاروقی، ص ۵۶). به صورت مشخص‌تر گفته شده که «در حالی که حقوق بشر آن گونه که در اسناد بین‌المللی لحاظ گردیده و درج شده، به هیچ وجه کلی نیست، بلکه نوعی قرائت خاص از تفکر غربی و مقتضیات کلی ویژه چارچوب تاریخی، فرهنگی، تمدنی و دینی آن است. این نوع خاص از حقوق بشر در فرآیند جهان‌شمولی خود در مناطق مختلف با شرایط کلاً متفاوت، منجر به پدیدآمدن امپریالیسم فرهنگی شده است.» (گرهارد لوف، ۱۳۷۴، ص ۱۵۳).

به تعبیر دیگر، واقعیت گونه‌گونی مذاهب، سنت‌های فرهنگی و ساختارهای سیاسی کشورهای مختلف، تعیین تعریف واحدی از یک نظام مشخص و منسجم حقوق بشر را که بتواند سنت‌ها، مذاهب و ساختارهای سیاسی و فرهنگی خاص کشورهای مختلف را دربرگیرد، بسیار دشوار و شاید غیرممکن نموده است. از این منظر همه حقائق و واقعیات حیات جمعی، در بستر اجتماعی، فرهنگ و تاریخ خاص به منصف ظهور رسیده و در پرتو اهداف و مضمون خاص خود تابع زمان مخصوص به خود هستند. در این راستا با همه ادعاهای مربوط به جهان‌شمولی حقوق بشر باید با حزم و احتیاط برخورد کرد (Makau Mutua, 2002, P.1). به تعبیر دیگر، جهان‌شمولی حقوق بشر، که بیشتر جنبه سیاسی و اقتصادی دارد تا انسان‌دوستانه، نمی‌تواند ملاک و معیاری برای سنجش پایبندی دولت‌ها به رعایت حقوق بشر باشد. زیرا معیارهای این چنینی جانبدارانه و گزینشی است (David Gillies, 1996, PP.272-277).

بر این مبنا حقوق بشری که در این رهگذر مورد توجه است بیان تصویر انسان و اجتماعی فردیت گراست که بر عنصر و خصیصه خودخواهی و منیت انسانی تکیه دارد و در قید خویشتن خویش است... این حقوق چیزی غیر از آمال منحطی که از مشخصات تمدن غرب است (مانند لجام گسیختگی، آمیزش جنسی، آزادی زودگذر، فحشا و همجنس‌گرایی)، نمی‌باشد. رشد این مکتب، ساختارهای اجتماعی را تهدید کرده و آزادی را به سطح لجام‌گسیخته تنزل داده است. از سوی دیگر به این انتقاد تأکید ارزشی - دینی خاص داده شده که حقوق بشر در روابط دینی به لادریت و حتی خداشناسی و انکار خدا میدان داده است. از این رو، استعمار در پوشش اومانیزم درآمده، لذا تهدیدی علیه هویت سیاسی، اجتماعی جوامع اسلامی به شمار می‌آید (گرهارد لوف، ص ۲). در این راستا، حقوق بشر فعلی، غربی، آنگلساکسون و مسیحی تلقی گردیده و گفته شده که دولت‌های جهان سوم و غیرغربی نمی‌توانند به اصول و جزئیات آن متعهد باشند. در تبیین این موضوع، با نگاه به تاریخ و عملکرد غرب که زمانی از نژاد زرد آسیا با عبارت تحقیرآمیز و خصمانه "تهدید زرد" و زمانی از سیاهپوستان در ممالک

غربی با لفظ تحقیرآمیز سیاه‌زنگی نام می‌بردند، به این نکته اشاره شده که با این وضعیت، غرب اکنون در برابر اسلام، رویه‌ مشابهی را در پیش گرفته و مسلمین را بنیادگرا و تروریست معرفی می‌کند. تا آن حد که در هر رویدادی، در بادی امر، بدون هیچ‌گونه تحقیق و پژوهشی، به تهاجم تبلیغاتی علیه اسلام و مسلمانان مبادرت می‌شود. در این تبلیغات و لفاظی‌های پوشش خبری مطبوعاتی ناظر بر این وقایع، اسلام به عنوان عنصر خارجی و معمای مطلق و غیرقابل تحمل معرفی می‌شود. رفتاری که توسط رسانه‌های گروهی و مطبوعات امریکا در انفجارات شهر آکلاهما و مرکز تجارت جهانی نیویورک عینیت بیشتری یافت (M. Mehdi, 1997, PP.30-33) و در پرتو انفجار ۱۱ سپتامبر در نیویورک به اوج خود رسید. فرآیندی که از حیث نظریه‌پردازی هم تقویت شده و از رهگذر نظریه "جنگ تمدنها" محمل نظری قوی پیدا کرده است. (ساموئل هانتینگتون، ۱۳۷۵، صص ۱۱۷-۴۵). تقابل ایجاد شده واکنش‌هایی را نیز در پی داشته و بر این نکته اصرار می‌شود که بررسی‌ها حکایت از این واقعیت دارد که نه تنها در کشورهای جهان سوم، بلکه در خود غرب، «غربی‌ها خود یکی از بزرگترین ناقضان حقوق بشر در تاریخ هستند. آنها تولید مواد مخدر و قاچاق را محکوم می‌کنند؛ ما هم محکوم می‌کنیم. ولی خود آنها بزرگ‌ترین سوداگر ابزارآلات جنگ و مواد مخدر و... هستند. آیا مجازات بین‌المللی از طریق نهادهای بین‌المللی به خاطر عدم رعایت حقوق، اصلی فراگیر است؟ آیا دولت‌های غربی را می‌توان پایبند به حقوق بشر تلقی کرد؟» (سهد سالم فاروقی، ص ۲).^۱

این رهیافت که براساس آن، تقابل ماهوی بین حقوق بشر غرب و شرق وجود دارد، رویکرد جاری حقوق بشر را مختص انسان غربی می‌داند که غرب آن را ارزش غالب حاکم بر رفتار بشری تلقی کرده و برای جهان سوم و ملل تحت ستم، هیچ‌گونه حقی قائل نیست. هرگاه در این باره نسبت به جهان سوم سخن می‌گویید، وجود اغراض و اهداف سیاسی کاملاً ملموس است. امری که منجر به بی‌اعتمادی ملت‌های جهان سوم شده است. علی‌رغم تصویب مقررات و انتشار اعلامیه‌های فوق و پس از گذشت سال‌های متمادی از آنها، مکرر دیده شده که غرب به بهانه اشاعه اصول آدمیت و تمدن، به شرم‌آورترین اعمال در کشورهای آفریقایی،

۱. در این ارتباط می‌توان به سخنرانی نماینده دائم دولت مالزی در سازمان ملل که در ۲۹ نوامبر ۱۹۹۳ در کمیته سوم ایراد شد، اشاره کرد: «ما باید اطمینان پیدا کنیم که تلاش ما برای ارتقا و حمایت از حقوق بشر، بیطرفانه و غیرگزینشی است. متأسفانه سخنرانی‌های مربوط به حقوق بشر در نظام ملل متحد، به نحو فزاینده‌ای سیاسی شده، تهاجمی و تند است. جای تأسف است که برخی از دولت‌های غربی لذت می‌برند که بعضی از دولت‌های جهان سوم را نام ببرند و به عنوان ناقض حقوق بشر آنها را انگشت‌نما کنند. در حالی که خودشان نقص بسیار دارند و هنوز مدت زیادی نمی‌گذرد که همین دولت‌ها به عنوان استعمارگر در بدترین شکل استثمار و بهره‌کشی از انسان‌ها در ابعاد گسترده، مجرم به حساب می‌آمدند. این روش که در پیش گرفته شده، مسلماً طریق همکاری بین‌المللی در زمینه حقوق بشر نیست...» به نقل از: مهرپور، *مأخذ پیشین*، ص ۱۲۰.

آسیایی و امریکای لاتین مبادرت ورزیده است. کشورهای اسلامی هنوز هم مورد غارتگری استعمارگران هستند و همه روزه به بهانه‌های مختلف، سرمایه‌ها و ذخایر مادی و معنوی آنان از سوی کشورهای بزرگ غربی به تاراج می‌رود، در حالی که در کنار این ستم و اجحاف، غرب از سردادن شعار طرفداری از حقوق بشر نیز دست برنمی‌دارد و این دقیقاً به آن علت است که غرب حقوق بشر را مخصوص به خود می‌داند. مفهوم حقوق بشر امروز در غرب جنبه فردی به خود گرفته است (محقق داماد، ۱۳۷۴، صص ۲۰۹-۲۰۸). در این راستا نماینده چین هم در کمیته سوم مجمع عمومی به تاریخ ۲۹ نوامبر ۱۹۹۳ بر این باور بود که: «در حالی که نه واقع‌بینانه و نه عملی است که استانداردها و مدل‌های حقوق بشری چند کشور نمونه کامل به شمار آید و سیستم ارزشی و سیاسی یک یا چند کشور به عنوان نمونه لازم‌الاجرای جهانی به دیگر کشورها تحمیل گردد» (به نقل از مهرپور، ص ۱۲۴).

پیش از برگزاری دومین کنفرانس جهانی حقوق بشر در وین، کشورهای آسیایی در تایلند با برگزاری جلساتی، ابعاد مختلف حقوق بشر را مورد بررسی قرار داده و دیدگاه‌های خود را با فرض دخالت کشورهای صنعتی در امور داخلی سایر دولت‌ها با استفاده از حربه حقوق بشر، این‌گونه اعلام داشتند که حقوق بشر باید براساس معیارهای فرهنگی، دینی و سنتی جوامع و ملل تعریف شود (ابراهیم فل، ۱۳۷۴، ص ۱۰).

در این ارتباط، موضوع در کنفرانس جهانی حقوق بشر وین طرح گردید و از سوی برخی کشورها تأکید گردید که باید خاستگاه فرهنگی و دینی حقوق بشر با توجه به گوناگونی فرهنگها و ادیان مورد بررسی قرار گیرد. وزیر خارجه اندونزی در این خصوص در کنفرانس مزبور اظهار داشت: «... انتظار می‌رود که درکی مشابه از تاریخچه پیدایش و تجربیات جوامع غربی و شکل‌گیری سنت‌ها و ارزش‌های فرهنگی و اجتماعی این کشورها وجود داشته باشد. در جهانی که سلطه قوی بر ضعیف و مداخله در امور دولت‌ها هنوز یک واقعیت دردناک است، هیچ کشور یا گروهی نباید خود را در نقش قاضی، هیأت منصفه و یا مأمور اجرا در برابر کشورهای دیگر قرار دهد... اکثر کشورهای درحال توسعه از مفهوم جهانی حقوق بشر حمایت می‌کنند ولی در مقابل معیارهای تحمیل شده مقاومت خواهند کرد» (U.N.Doc.A/CONF.157/24,1993). دولت جمهوری اسلامی ایران نیز ضمن غربی تلقی کردن نگرش حقوق بشر جهانی، در کنفرانس وین به مخالفت با آن برخاست. رئیس هیأت نمایندگی ایران در این خصوص اظهار داشت: «غربی‌ها می‌خواهند نقش قاضی، دادستان و هیأت منصفه را در زمینه حقوق بشر ایفا کنند و در عین حال نقش قانونگذار را نیز به عهده داشته باشند و تعریف قانون هم در اختیار آنها باشد ولی چنین وضعیتی برای جهان سوم قابل قبول نیست... اختلاف ما، استفاده سیاسی از حقوق بشر است. ما معتقدیم که حقوق بشر باید در سطح

بین‌المللی اجرا شود و کسانی که ناقض حقوق بشر هستند، در جامعه جهانی معرفی شوند. اما این روند باید براساس ملاک‌ها و ضوابط حقوق بشر باشد، نه براساس ملاحظات سیاسی و روابط بین‌المللی دولت‌ها که در واقع چند دولت خود را حامی حقوق بشر تلقی و نظراتشان را تحمیل کنند. در واقع خودشان تصمیم بگیرند که براساس ملاحظات سیاسی خودشان، کدام دولت ناقض حقوق بشر است. در صورتی که سیاست‌های حمایتی این دولت‌ها به صورت جدی به نقض حقوق بشر کمک می‌کند... ما براین مطلب اصرار داریم که مبانی باید تعریف شود... و اینکه روشهایی باید ایجاد شود که استفاده سیاسی از حقوق بشر را به حداقل برساند» (همان).

گسترش هنجارهای بشری

تردیدی نیست که امروزه حقوق بشر، در گستره روابط بین‌الملل جایگاهی خاص را به خود اختصاص داده است؛ در حالی که در گذشته، در عرصه صلاحیت داخلی دولت‌ها محدود بوده است. اما در وضعیت کنونی و نیز با تاکید و توجه به روندهای سیاسی و فرهنگی فوق‌الاشعار به مثابه متغیرهای موثر و تاثیرگذار، تحقیقاً باید بین طرح و پذیرش ایده حقوق بشر در گستره روابط بین‌الملل، و مقوله اعمال و اجرای آن تمایز قائل شویم، چرا که عرصه بین‌المللی، عرصه بازی و روابط بازیگرانی است که هر یک در مقام اعمال نفوذ و بهره‌برداری بیشتر از توانمندی‌های خود و ضعف‌های رقبای هستند. از این رهگذر، واقعیت استفاده از حقوق بشر به عنوان وسیله‌ای جهت تحقق اهداف سیاسی، در نظام دوقطبی قبل از پایان جنگ سرد عنایت یافته و این تردید که حتی سازمان‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر بازتاب سیاست بین‌المللی دولت‌های بزرگ هستند (David Forsythe, 2006, PP. 51-52).

نه گفتمان‌های فلسفی یا قانونی حقوق بشر، بستری مناسب‌تر پیدا کرده است امروزه نیز در پرتو جذابیت و اقبال به مقوله حقوق بشر در سطح بین‌المللی و همچنین تحولات هنجاری و ساختاری که در این زمینه حادث شده، قدر مسلم این است که در راستای قاعده بازی، ابزارمند بودن قاعده حقوق بشر جهانی مورد توجه همه دولت‌ها، خصوصاً دولت‌های بزرگ و پیشرفته صنعتی است. لذا تحقیقاً یک نارضایتی کلی در سرتاسر جهان در قبال تفسیر و اجرای حقوق بشر به روش غربی وجود دارد (Donnelly, PP, 433-449; see: Tim Dunne, 1999). نارضایتی که در برخی مواقع و در نقاطی از دنیا به تقابل و اصرار بر مواضع سنتی و ناسازگار با فرآیند جهانی شدن حقوق بشر جهانی نیز منجر می‌شود. در این راستا اظهار شده که «این خاستگاه‌های نظری نهضت حقوق بشر، بدون تردید غربی است... جهان سوم به نحوی چشمگیر نه در قانونمندی حقوق بشر شرکت سازنده داشته و نه در به کار بستن آن؛ هر چند

که حقوق بشر در همه فرهنگ‌های جهان سوابقی دارد... [اما] تنها این خاستگاه‌های تاریخی است که بسیاری از ملی‌گرایان فرهنگی را بر آن داشته تا نهضت حقوق بشر را به عنوان یک معیار جهانی یا هنجار جهانی نپذیرند. بر این اساس، تجاوز به حقوق بشر با توسل به عدم مشروعیت بعضی از ارزش‌های آن در جهان سوم توجیه می‌شود...» (رادیکا کوماراسومی، ۱۳۶۶، ص ۴۴).

قطع نظر از واقعیت سیاستگذاری ابزارگرایانه‌له و علیه حقوق بشر، تحقیقاً پشتیبانی‌های گسترده از حقوق بشر از سوی نهادها و کارگزاری‌های فرا دولتی، در مواردی دولت‌ها را طفیلی روند بین‌المللی حقوق بشر قرار می‌دهد. طبیعی است که به سادگی قابل پذیرش نیست که فرآیند حقوق بشر جهانی را صرفاً ابزارمندانه تحلیل کرده و هیچ‌گونه محمل و بستر عقلی و منطقی برای آن قائل نشویم. اگر صرفاً بُعد ابزاری، آن هم صرفاً برای دولت‌های بزرگ موضوعیت دارد، چگونه است که این تمایل در دولت‌های جهان سوم وجود داشت که با توجه به عدم توانایی سازمان‌های منطقه‌ای جهان سوم، در بحران‌های بین‌المللی از منظر موازین حقوق بشری، همچون افغانستان، نهادهای بین‌المللی می‌بایست دخالت بیشتر داشته باشند؟ آیا این تمایل مؤید این واقعیت نیست که رهیافت حقوق بشر، و ارزیابی و سنجش آن لزوماً نباید در عملکرد برخی دولت‌ها جست و جو شود؟ بدیهی است که درک و فهم حقوق بشر در مفهوم هنجاری و تأثیرگذار و البته برخوردار از ساز و کارهای اجرایی قوی در شبکه ارتباطی بین‌المللی، منطقه‌ای و داخلی، زمانی متصور است که «مسئولیت مشترک» در قبال یکدیگر، آن‌هم در حوزه موضوعی حقوق بشر و ارزش‌های هنجاری مربوط به آن پذیرفته شود (Peter Frankental, 2000, PP, 22-23). از این منظر، سیر تکاملی و بایسته حقوق بشر، به گروه‌های آسیب‌پذیر و تأمین نیازمندی‌های آن رهنمون می‌شود. ولی آیا همیشه واکنش‌ها و اقدامات دولت‌های عضو جامعه بین‌المللی در قبال پدیده‌های طبیعی و غیر طبیعی بالسنوئه است؟ آیا اساساً قابل پیش بینی است که چه مواضع و دیدگاه‌هایی را حسب مورد بخواهند گزیند؟

بدیهی است دولت‌ها که مطابق مصالح و منافع خود عمل می‌کنند، از گرایش‌های حقوق بشر و خصوصاً تحولات هنجاری و ساختاری آن بهره خواهند برد؛ امری که در برخی موارد خوشایند و مطلوب و در مواردی ناخوشایند به نظر می‌آید؛ اما آنچه مسلم است عبارت از تحول و تأثیرگذاری حقوق بشر، خصوصاً در حوزه مسائل و موضوعات عام و فراگیری همچون فقر، بهداشت، اقشار آسیب‌پذیر و جرائم سازمان یافته، ایدز و... (Mary Robinson, 2005, P. 25) و نیز در روابط دولت با فرد و حکومت با مردم، به مثابه خاستگاهی و رای اراده دولت‌ها، آن هم برخی دولت‌های خاص است؛ بلکه گستره‌ای به پهنه همه جهان و

همه فرهنگ‌ها را دربرمی‌گیرد؛ روابط انسان‌ها را در زمان صلح و جنگ نظم و نسق می‌بخشد و محکی ارائه می‌کند که همه دولت‌ها را شامل می‌شود.

به تعبیر دیگر، مفهوم حقوق بشر (نه همه مصادیق آن) از وصف بین‌المللی و اقبال جهانی بهره‌مند شده و در چارچوب سازوکارها و راهکارهای بین‌المللی از رهگذر نهادهای بین‌المللی دولتی و غیردولتی پی‌گرفته می‌شود. از سوی دیگر، از آنجا که بازیگران اصلی جامعه بین‌المللی به دنبال منافع سیاسی خاص خود هستند، قاعده بازی ایجاب می‌کند که از هر آنچه عامل قوت و قدرت تلقی می‌شود، استفاده کنند؛ حقوق بشر نیز از این قاعده مستثنی نیست. بلکه در عرصه رقابت و سیاست قدرت، ابزاری منطقی و امری عقلایی است. اما باید دانست که حقوق بشر صرفاً از منظر ابزارمندی و سوءاستفاده نباید تحلیل شود، چرا که از یک سو تحول هنجاری و ساختاری حقوق بشر، و رای اراده دولت‌ها جهت‌گیری شده و می‌شود و اساساً اینگونه بنیان گرفته و از دیگر سو همیشه این روند با سوءاستفاده همراه نبوده، بلکه در مواردی چند حتی علیه سوءاستفاده‌کنندگان از حقوق بشر و ناقضین آن، ولو اینکه از جمله دول قدرتمند و یا تحت حمایت آنها باشند، نیز استفاده و بهره‌برداری شده است. مسلماً پذیرفتنی نخواهد بود که صرفاً به دلیل احتمال سوءاستفاده انجام این عمل را دلیلی بدانیم که مانع اعمال حقوق بشر در سطح بین‌المللی تلقی شود. در چارچوب آنچه ناظر بر حقوق انسانی، فارغ از هر قید و بندی باشد، می‌توان بر این باور بود که اساساً سوءاستفاده، یعنی انگیزه سوء اعتراض به دولت‌های ناقض حقوق بشر، منطقاً بی‌معنا می‌نماید. بلکه آنچه مهم است و در شمول تحول هنجاری حقوق بشر قرار می‌گیرد و بنابراین مورد توجه و اعتراض آحاد جامعه بین‌المللی، چیزی جز نفی عمل خطا و تقبیح خلاف نیست؛ یعنی واکنش علیه تخلفاتی که وجدان عمومی را خدشه‌دار می‌کند.^۱

رهیافت حقوق بشر، در کلیت خود، نقطه‌های آسیب برخی دولت‌ها را زیاده‌تر ساخته، اما همه دولت‌ها و حکومت‌ها را شامل می‌شود و هیچ دولتی از آن مصونیت ندارد. در نظم حقوقی جدید، متاثر از روند سریع و پرشتاب جهانی شدن و گسترش ارتباطات رویه‌های بین‌المللی، در عرصه‌های منطقه‌ای و جهانی، دگرگونی قابل ملاحظه‌ای پذیرفته‌اند. اگر در

۱. در این ارتباط می‌توان به گزارش سازمان دیده‌بان حقوق بشر، گزارش سال ۲۰۰۴ اشاره کرد که با اکتفا بر معیارهای حقوق بشر، اقدام اسرائیل در سرزمین‌های اشغالی فلسطین (کرانه باختری و نوار غزه) به بهانه جنگ علیه تروریسم را به نقد کشیده است. ن.ک. به: Kenneth Roth, (2004).

یا اقدامات فرا قانونی ایالات متحده آمریکا پس از ۱۱ سپتامبر به نقد کشیده شده و بازداشت‌های خودسرانه و توقیف‌های سری و استراق سمع‌های مخفیانه و بازداشت‌ها در گوانتانامو، حتی با توجه به اختیارات زمان جنگ رئیس‌جمهور، زیر سوال برده شد (Alison Parker, (2004).

گذشته فرایندهای حقوقی، تحت الشعاع روندهای سیاسی یا فرهنگی بین‌الدولی قرار می‌گرفتند، امروزه ظهر و بروز هنجارمندی پیدا کرده‌اند که روندهای سیاسی، فرهنگی و حتی اقتصادی و نظامی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهند.

نظمی حقوقی که صرفاً به قواعد حقوق بشر منحصر نگردیده، بلکه این مهم را در منظومه تعهدات بنیادین بین‌المللی قرار می‌دهد که شیوه‌های اجرایی خاص خود را طلب می‌کند. اگرچه اجرای قواعد حقوق بشر را امری در صلاحیت داخلی دولت‌ها قرار می‌دهد، اما سازوکارهای نظارتی بین‌المللی را طراحی می‌کند که وفق وصف *Erga Omnes* تعهدات مزبور، در صورت عدول و نادیده انگاشتن، تخلف را به جامعه بین‌المللی معطوف ساخته و نهادهای بین‌المللی را برای برخورد با متخلف، ذی‌نفع تلقی می‌کند (Ian Brownlie, 1998, P.71). امری که در صورت تحقق و احراز، از منظر مقتضیات صلح و امنیت بشری، مستلزم مساعدت و مداخله نودوستانه است که حسب مورد می‌توان، البته در چارچوب نظام امنیت جمعی منشور ملل متحد، از زور نیز بهره برد (Nicholas J. Wheeler, 1996, pp.140-141, 148-163). افزون بر این، مفهوم صلاحیت داخلی و استقلال عمل از نوع مطلق در نظم حقوقی جدید که در گذشته محمل قانونی حکومتهای استبدادی در برابر اعتراضات و محکومیت‌های بین‌المللی بود، تا آنجا که به اصول و قواعد حقوق بشر مربوط می‌شود یک نابهنجاری تاریخی تلقی شده و فاقد هرگونه اهمیت حقوقی است.

در این نگرش، فارغ از واقعیت برگرفته از عناصر قدرت در نظام بین‌الملل، اساس حقوق بنیادین بشر و سازوکارهای بین‌المللی نظارتی آن، مورد توجه و تأکید جامعه جهانی است و اختلاف نظر، در حد شمول آن است. موضوعی که در چارچوب حاکمیت قدرت و روابط نیروها در فرآیند تکوین نظام بین‌المللی حقوق بشر، آن هم با توجه به سوابق معطوف به دولتهای قدرتمند، قابل درک است. روزگاری نیز بوده است که بردگی، استثمار، تبعیض و استثمار سایر ممالک را، امور داخلی و منحصر به صلاحیت ملی تلقی می‌کردند. وضعیتی که امروزه نه تنها مجاز تلقی نمی‌شود بلکه جامعه بین‌المللی این نوع اعمال را غیراخلاقی و غیرانسانی تلقی و مسئولیت مخالفت و مقابله با عاملین آن را نیز عهده‌دار است. در این راستا می‌توان حقوق اقلیتها و مردم بومی را مورد توجه قرار داد که دیگر به مرزهای جغرافیایی محصور نیستند، و از آنجا که حقوق بشر، مقوله‌ای فراگیر و برای همه لازم‌الاجراست، اقدامات تروریستی ولو به انگیزه مقابله با بی‌عدالتی و واکنش به نقض حقوق بشر، به دلیل ماهیت خشونت‌آمیز و رعب‌آوری که قربانیان آن عموماً افراد بی‌گناه هستند، خود اقدامی ناقض حقوق بنیادین بشر است.

بنابراین در روند پرشتاب ناظر بر حقوق بشر، پیشرفت‌هایی حاصل شده که به مرحله توسعه و ترویج رسیده است. انسان و نیازهای او در چارچوب معیارهای جدید هویتی و علقه‌های فراملی، به وفاداریهای چندجانبه رهنمون شده است. پاسخگویی و شفافیت اقدامات و صلاحیتهای دولت و ذی‌حق و ذی‌اختیار بودن مردم در امر حکومت مورد تأکید قرار می‌گیرد تا آنجا که اعمال حاکمیت و استفاده از اقتدار عالییه باید "برای" شهروندان و نه "بر آنها" باشد. امری که مقوله مشروعیت دولت را مطرح می‌کند. در این دیدگاه، دولت برخوردار از حاکمیت بر پایه حقوقی که به مردم می‌دهد و امنیت و نظمی که برای آنها برقرار می‌کند، ارزیابی می‌گردد. یعنی تعدیل و تقلیل در حوزه عمل و حد شمول صلاحیت دولت که مستلزم پاسخگویی و تأمین نیاز و خواست نهادها و تأسیسات معرف و نماینده جامعه مدنی جهانی در زمینه‌های متفاوت و شئون مختلف است. در این جهت، شهروندان جوامع مختلف از قبیل آگاهی‌ها و احساس مشترک حاصله از جهانی شدن ارتباطات و گسترش اطلاعات، به جای اینکه در چارچوب معیارهای سنتی عمل کنند، در سطح جهانی اقدام می‌نمایند، و از همه سازوکارهای ملی و بین‌المللی در جهت تحقق شرایط و مقتضیاتی بهره می‌جویند که لازمه ارتباطات معنوی و مادی ویژه‌ای است که ورای ساختار و نظام دولت‌های برخوردار از حاکمیت به منصف ظهور رسیده است.

نتیجه‌گیری

اصول و هنجارهای حقوق بشر جهانی، ناظر بر حقوق اساسی و بنیادین است که از جمله حقوق ذاتی تلقی شده و با ابتدای بر کرامت و حیثیت انسان، جزئی از حقوق غیرقابل سلب افراد در مقابل دولت و جامعه تلقی شده و دولت‌ها نسبت به رعایت و احترام به حقوق مزبور، ملزم و مکلف تلقی شده‌اند. جهان‌شمولی‌ای که از این رهگذر عرضه می‌شود غیرانحصاری است و در آن، تمامی فرهنگ‌ها مورد شناسایی قرار می‌گیرند به این شرط که هر یک از آن فرهنگها، خود، قائل به برابری شأن تمامی انسان‌ها باشد.

ماهیت تعهدات بین‌المللی ناشی از اصول و قواعد حقوق بشر که از وصف عام الشمول برخوردار و در مواردی برخی از مصادیق آن به مقام قواعد آمره (Jus Cogens) رسیده‌اند، در صورت نقض و تخلف مستند اقدامات متقابل بایسته بین‌المللی تلقی می‌شوند، اما این امر به معنای تأیید مداخله از سوی دولت‌های قدرتمند در راستای روندهای سیاسی یا فرهنگی حاکم بر روابط بین‌المللی نیست. موضوع واکنش به تخلفات از قواعد حقوق بشر، مقوله‌ای نیست که تشخیص و اجرای آن به دولت‌ها واگذار شده باشد، بلکه بی‌ظهر و معطوف به این امر است که امکان و بسترهای مقتضی برای نهادهای بین‌المللی در جهت حمایت از قربانیان فراهم آید

تا دولت‌های متخلف در اعمال صلاحیت‌های ناشی از حاکمیت خود، علیه شهروندان سوءاستفاده نمایند. به عبارتی، اقدام بین‌المللی از سوی نهادهای ذی صلاح و نه احترام یک جانبه بین‌المللی، علیه تخلفات شدید و فاحش از معیارها و هنجارها، از جمله دستاوردهای جهانی شدن حقوق بشر است که فراتر از روندهای سیاسی و فرهنگی باید به آن پرداخته شود (Maurizio Ragazzi, 1997, PP.43-72). بلکه می‌توان بر این ایستار صحنه گذاشت که حقوق بشر در نظم حقوقی جدید، متمایز از جایگاه طفیلی و متزلزلش در نظم عمومی دولت محور، بنابر ماهیت هنجاری که از آن برخوردار است، سیاست زدایی (depolitization) شده، (Hadar Harris, 2006, p.8) و فراتر از اراده کنشگران سیاسی، به مرحله اجرا در آید؛ چرا که برخی اقدامات آنها چنان دلخراش بوده‌اند که به لحاظ برجای گذاشتن آثار گسترده و فراملی، نمی‌توانند از دریچه حاکمیت و یا نسبت فرهنگی و یا محصور در حوزه‌های داخلی اعمال صلاحیت مورد بررسی قرار گیرند. «مهم‌ترین مسائلی که در طول تاریخ، بشریت را رنج می‌داده و زمینه‌ساز تدوین اسناد و ضوابط حقوق بشر گردیده عبارت‌اند از: تبعیضات نژادی، امتیازات طبقاتی، مساوی نشمردن انسان‌ها در شخصیت انسانی، سلب آزادی اندیشه، عقیده و بیان در قالب برده‌داری و خرید و فروش انسان و تعصبات کورمذهبی» (مهرپور، ۱۳۷۵، ص ۲۰۳). مسئولیت‌های اخلاقی و وجدان حقوقی و عواطف عالی‌انسانی هرگز اجازه نخواهند داد که در قبال نقض ابتدایی‌ترین حقوق آحاد بشر، بی‌تفاوت بوده و از آن غفلت شود. در غیر این صورت خلاف بدیهی‌ترین اصول انسانی است که به صورت ناظری بی‌تفاوت، نظاره‌گر کاربرد سلاحهای نامشروع، شکنجه، آزار سیاسی و تبلیغات گوناگون در کشورهای دیگر باشیم. این امر به معنای امتناع از کمک به افراد در تحصیل عدالت، در یک کشور دمکراتیک است (آنتونیو کاسسه، ۱۳۷۵، ص ۲۳۳).

منابع و مأخذ

الف - فارسی

۱. برژینسکی، زیگنویو، (۱۳۶۹)، در جستجوی امنیت ملی، ترجمه ابراهیم خلیلی نجف‌آبادی، تهران: سفیر.
۲. تی‌یا، وانگ، (۱۳۶۶) "جهان سوم و حقوق بین‌الملل"، ترجمه محسن محبی، مجله حقوقی، شماره ۸.
۳. حسین، عابد، (۱۳۷۵) "ترتیبات سازمانی برای ترویج و حمایت از حقوق بشر"، دیدگاه‌ها و تحلیلهای: بولتن ماهانه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سال دهم، شماره ۱۰۵.
۴. روبین، باری، (۱۳۶۳) جنگ قدرتها در ایران، ترجمه محمود شرقی، تهران: آشتیانی.
۵. زیباکلام، صادق، (۱۳۷۲)، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، تهران، روزبه.
۶. فاروقی، سهدسالم، (۱۳۷۵) "انتقاد بر سیاست‌های حقوق بشر غرب"، دیدگاه‌ها و تحلیل‌ها: بولتن ماهانه دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، سال دهم، شماره ۱۰۵.
۷. فل، ابراهیم، (۱۳۷۴) "جهانی بودن حقوق بشر"، پیام یونسکو، سال بیست و پنجم، شماره ۲۸۲.
۸. کاسسه، آنتونیو (۱۳۷۵) نقش زور در روابط بین‌الملل، ترجمه مرتضی کلانتریان، تهران، آگاه.

۹. کوماراسومی، رادیکا (۱۳۶۶) "گلچین مقالات به مناسبت چهلمین سالگرد یونسکو"، پیام یونسکو.
۱۰. لوف، گرهارد، (۱۳۷۴)، "حقوق بشر در روابط بین‌المللی"، در: گفتگو: عدالت در روابط بین‌الملل و بین ادیان از دیدگاه اندیشمندان مسلمان و مسیحی، سیدعبدالمجید میردامادی و آندریاس بشته، تهران، الهدی.
۱۱. محقق داماد، مصطفی، (۱۳۷۴) "حقوق بشر از دیدگاه اسلام و غرب"، در: گفتگو: عدالت در روابط بین‌الملل و بین ادیان از دیدگاه اندیشمندان مسلمان و مسیحی، سیدعبدالمجید میردامادی و آندریاس بشته، تهران، الهدی.
۱۲. هانتینگتون، ساموئل، (۱۳۷۵) نظریه برخورد تمدن‌ها، ترجمه و ویراستهٔ مجتبی امیری تهران: مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.

ب- خارجی

- 1- Brownlie, Ian, (1998) **The Rule of Law in International Affairs**, London: Martinus Nijhoff Pub.
- 2- Campbell Tom (eds), (2001) **Sceptical Essays on Human Rights**, Oxford: Oxford University Press.
- 3- Cassese, Antonio, (1994) **Human Rights in Changing World**, Oxford: Polity Press.
- 4- Donnelly Jaek, (1982) "**Human Rights and Human Dignity: An Analytic critique of Non – Western Human Rights Conceptions**", American Political Science Review, 79, 21 June.
- 5- Dunne ,Tim, (1999) (eds), **Human Rights in Global Politics**, Cambridge: Cambridge University Prss.
- 6- Evans, Tony, (1999) "**Democratization and Human Rights**", in: Transformation of Democracy, Antony McGrew (ed.), (Cambridge : Polity Press.
- 7- Forsythe , David, (2006), **Human Rights in International Relations**, Cambridge: Cambridge University press.
- 8- Forsythe, David, (2006) **Human Righls in International Relations**, Cambridge: Cambridge University Press.
- 9- Fox Gregory H. and Brad R. Roth, (2001) "Democracy and International Law ," *Review of International Studies*, Vol.27, No.3.
- 10- Frankental, Peter and Frances House ,(2000) **Human Rights: is it any of your business?** United Kingdom: Amnesty International.
- 11- Friedman, W, (1984) **The Changing Structure of International Law**, Columbia: Columbia University Press.
- 12- Gillies, David, (1996) **Between Principle and Practice: Human Rights in North – South Relations**, Montreal & Kingston : McGill-Queen's University Press.
- 13- Harris, Hadar (2006) "**The Politics of Depoliticization: International Perspectives in the Hama Rights Council**", Human Rights Brief, Volume 13, Issue 3.
- 14- Issa Shivji, (1999), "**Constructing a New Rights Regime : Promises, Problems and Prospects**" Social and Legal Studies, 8:2.
- 15- Kenneth Roth, (2004) "**Drawing The line : War Rules and Law Enforcement Rules in the Fight against Terrorism**", Human Rights Watch : World Report , (hrw. Org).
- 16- King, "**Human Rights in Eropcan Foreign Policy: Success or Failuer for Post – modern Diplomacy?**," 10 EJIL.
- 17- Moss, Lawrence C. (spring 2006), "**Will the Human Rights council have better membership than the commission on Hama Rights**", Human Rights Brief, Volume 13, Issue 3.
- 18- Mutua, Makau (June 2002), "**The Complexity of Universalism in Human Rights**" , Presented at: 10th Annual Conference on the Individual vs. The State, Central Eenropeon University Budapest.
- 19- Neil, Stammers , (1993) "**Human Rights and power**" Political studies Vol. XLI.
- 20- Parker, Alison and Jamie Fellner, (2004) "**Above the Law: Executive Power after September 11 in the United States** , *Human Rights watch, World Report* ,hrw.Org
- 21- Parker, Alison and Jamie Fellner, (2004) "**Above the Law: Executive Power after September 11 in the United States**", Human Rights watch, World Report, (hrw.Org).

- 22- Pease, Kelly Kate S. (2000) *International Organizations : Perspective on Governance in the Twenty - First Century*, New Jersey : Prentice – Hall.
- 23- Perry, Michael J. (1997) "Are Human Rights Universal? The Relativist Challenge and Related Matters", Human Rights Quarterly, 19.
- 24- Ragazzi, Maurizio, (1997) *the concept of obligations ERGA OMNES*, Oxford: Clarendon press.
- 25- Robinson, Mary, (2005) "What Rights Can Add to Good Development Practice, in: Phillip Alston (eds), Human Rights and Development Towards Mutual Reinforcement, Oxford: Oxford University press.
- 26- Schwab Peter and Adamantia Pollis, (2000) *Globalization's Impact on Human Rights: New Perspectives, New Realities*, London: Lynne Rienner pub.
- 27- Semati, M. Mehdi (1997) "Terrorists, Moslems, Fundamentalists and Other Bad Objects in the Midst of us", The Journal of International Communication, 4(1).
- 28- Tomuschat, Christian (2004): *Human Rights: Between Idealism and Realism*, Oxford: Oxford University press.
- 29- Wheeler, Nicholas J. and Justin Morris, (1996) "Humanitarian Intervention and State Practice at the End of the Cold War", in : International Society after the Cold War, Rick Fawn and Jeremy Larkins (eds.), (London : MacMillan Press LTD.

از این نویسنده تاکنون مقالات زیر در همین مجله منتشر شده است:

«حقوق جنگ دریایی و عملکرد جمهوری اسلامی ایران در طول جنگ عراق و ایران»، سال ۱۳۷۳، شماره ۳۲. «حداقل قواعد بشر دوستانه قابل اجرا در آشوبها و شورش‌های داخلی»، سال ۱۳۷۸، شماره